



امام صادق علیه السلام از دیدگاه اهل سنت (بخش دوم)

سید مرتضی حسینی شاه ترابی

مناظرات علمی

از امام صادق علیه السلام مناظرات و پرسش و پاسخ‌هایی نقل شده که بیشتر آنها، میان آن حضرت و ابوحنیفه اتفاق افتاده است. برخی از آنها عبارت‌اند از:

قیاس: عبدالله بن شبرمه همراه ابوحنیفه، امام صادق علیه السلام را ملاقات کرد. امام صادق علیه السلام از عبدالله پرسید: این کیست که همراه تو است؟ پاسخ داد: مردی بصیر و مخلص در امر دین است. فرمود: نکند همان کسی است که امر دین را به «رأی خویش» قیاس می‌کند؟ پاسخ داد: آری. امام صادق علیه السلام رو به ابوحنیفه کرد و پرسید: نامت چیست؟ گفت: نعمان. فرمود: نعمان! آیا سرت را با بدنت قیاس می‌کنی؟ گفت: خیر، چگونه سرم را قیاس کنم؟! فرمود: سخن نیکویی گفتی. آیا می‌دانی راز شوری آب چشم، تلخی ماده درون گوش، گرمی آب بینی و گوارایی آب دهان چیست؟ گفت: خیر. فرمود: سخن نیکویی گفتی! آیا می‌دانی کدام کلمه اولش، کفر و آخرش، ایمان است؟ این شبرمه گفت: یا بن رسول الله! پاسخ پرسش‌هایی را که مطرح کردی، برایمان بگو. فرمود:

پدرم از جدم برایم نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

خداوند متعال بر حسب فضل و بخشایشش بر فرزند آدم، شوری را در دو چشم انسان قرار داد؛ زیرا آن دو چرباند. اگر شوری را در چشمان آدمی قرار نداده بود، چشمان آدمی ذوب می‌شد.

خداوند متعال بر حسب فضل و بخشایشش بر فرزند آدم، تلخی را در دو گوش او قرار داد تا پرده و مانعی برای ورود حشرات به درون گوش باشد. حشره وقتی با این ماده تلخ روبه‌رو می‌شود، از گوش خارج می‌شود.

خداوند متعال بر حسب فضل و بخشایشش بر فرزند آدم، گرمی را در بینی انسان قرار داد؛ زیرا انسان با بینی خویش بو را استشمام می‌کند. اگر بینی انسان گرم نبود، سر و مغز انسان بدبو می‌شد.

خداوند متعال بر حسب فضل و بخشایشش بر فرزند آدم، گوارایی را در لبان انسان قرار داد؛ زیرا به وسیله آنها غذا می‌خورد و شیرینی غذا را حس می‌کند.

ابن شبرمه گفت: از آن کلمه‌ای که اولش، کفر و آخرش، ایمان است، بگو. فرمود: هنگامی که عبد می‌گوید: «لا إله إلا الله»، همانا کافر است و هنگامی که «لا إله إلا الله» می‌گوید، او مؤمن است.

سپس رو به ابوحنیفه نمود و فرمود: ای نعمان! پدرم از جدم رسول خدا ﷺ برایم نقل

کرد که فرمود: اول کسی که امر دین را به رأی خویش قیاس کرد، ابلیس بود. خداوند به او فرمود: به آدم سجده کن! گفت: من بهتر از اویم؛ مرا از آتش و او را از خاک آفریدی. پس هر کس دین را به رأی خویش قیاس کند، روز قیامت با ابلیس همنشین می‌شود، چون در قیاس از او تبعیت کرده است.

آنگاه فرمود: کدام یک عظیم‌تر است؛ قتل نفس یا زنا؟ ابوحنیفه پاسخ داد: قتل نفس. فرمود: خداوند در قتل نفس، دو شاهد را پذیرفته و در زنا، جز چهار شاهد را نمی‌پذیرد.

سپس فرمود: کدام یک عظیم‌تر است؛ نماز یا روزه؟ پاسخ داد: نماز. فرمود: پس چگونه است که زن حائض باید روزه‌اش را قضا کند، اما نمازش قضا ندارد؟ وای بر تو! از خدا بترس و دین را با رأی خود قیاس نکن.^۱

علم به اختلافات

ابوحنیفه نقل می‌کند: وقتی منصور عباسی به حیره آمد، مرا به حضور خویش طلبید و گفت: ای ابوحنیفه! مردم به جعفر بن محمد روی آورده و فتنه کرده‌اند. برایم تعدادی از آن پرسش‌ها و مسائل دشوار را آماده کن. من هم برایش چهل پرسش و مسئله دشوار تهیه کردم. روز دیگری که جعفر بن محمد در حضورش بود، بنا بر خواست منصور به دیدنش رفتم. جعفر بن محمد در کنارش نشست.

سیادت، فضیلت و شرافتش سزاوارتر از منصور عباسی به خلافت بود.^۵ به دلیل همین موقعیت سیاسی و اجتماعی‌اش بود که سران برخی از قیام‌ها همچون: ابومسلم خراسانی و ابوسلمه خلال از او دعوت کردند تا رهبری قیام آنها را برعهده بگیرد.

ابومسلم خراسانی در نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشت: من مردم را به دوستی اهل بیت فرا می‌خوانم. اگر مایلید، کسی سزاوارتر از شما برای خلافت نیست. ولی امام صادق علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفت و در پاسخش نوشت: نه تو از یاران من هستی و نه زمانه، زمانه من است.^۶

ابوسلمه خلال نیز پس از مرگ ابراهیم امام، وقتی شرایط را به زیان خود دید و تصمیم گرفت به علویان بپیوندد، به سه تن از بزرگان علوی، از جمله امام صادق علیه السلام نامه نوشت و از آنها دعوت کرد تا رهبری قیام را برعهده بگیرند. امام در پاسخ به فرستاده او فرمود: مرا با ابوسلمه چه کار؟ او شیعه من نیست، او شیعه دیگران است. فرستاده ابوسلمه قانع نشد و پاسخ نامه را طلبید؛ امام صادق علیه السلام دستور داد چراغی آوردند؛ سپس نامه ابوسلمه را روی شعله چراغ گرفت و سوزاند؛ پس از آن به نامه رسان ابوسلمه فرمود: آنچه را که دیدی، برای مولایت نقل کن.^۷

هنگامی که نگاهم به آنها افتاد، از هیبت جعفر بن محمد حالت خوفی بر من مستولی شد که از دیدن منصور چنان نشده بودم. سلام کردم و در کنارشان نشستیم. منصور رو به جعفر بن محمد کرد و از او پرسید: ای اباعبدالله! آیا این مرد را می‌شناسی؟ وی پاسخ داد: بله، او ابوحنیفه است. او نزد ما می‌آید. سپس منصور به من گفت: ای ابوحنیفه! از مسائل و پرسش‌هایت بی‌اور و از اباعبدالله بپرس.

من پرسیدن را آغاز نمودم و او در پاسخ به هر پرسش و مسئله من، می‌گفت: شما در این مسئله چنین می‌گویید، اهل مدینه چنان می‌گویند و ما اهل بیت این گونه می‌گوییم. آرای او گاهی موافق با آرای ما و گاهی موافق با اهل مدینه بود و گاهی نیز با هر دوی ما مخالف بود. من چهل مسئله خویش را پرسیدم و او به تمامی آنها پاسخ داد. ابوحنیفه پس از نقل این رویداد، می‌گوید: آیا این چنین نیست که ما روایت می‌کنیم که عالم‌ترین مردم، کسی است که داناترین آنها به اختلاف مردم باشد؟!^۲

جایگاه سیاسی - اجتماعی

به اذعان علمای عامه، امام صادق علیه السلام بزرگ بنی هاشم در زمان خویش^۳ بود و یکی از بزرگان اهل بیت است.^۴ او کسی است که برخی از بزرگان اهل سنت معتقدند: به سبب

نسبت به احقاق حقّ خویش و دیگران، کوشا و بی‌پروا بود و حتی به خلفای عباسی می‌تاخت.^{۱۱} به همین سبب، جایگاه سیاسی و اجتماعی ویژه‌ای یافته بود و با توجه به همین جایگاه برجسته، منصور عباسی همواره از او بیمناک بود و می‌کوشید موقعیت اجتماعی حضرت را بکاهد و مردم را از اطرافش متفرق کند.^{۱۲}

ویژگی‌ها و فضایل

فضایل و مناقب امام صادق علیه السلام بسیار است، آن‌چنانکه به بیان سخاوی: «مجموعه‌های متعددی را می‌طلبید تا بتوان این فضایل و مناقب را بیان نمود».^{۱۳} این نوشتار کوتاه از بیان تمامی این فضایل، ناتوان است. از سوی دیگر، به اذعان ابن خلکان: «فضایل او مشهورتر از آن‌اند که نیازی به بیان داشته باشند».^{۱۴} با این حال، برخی از این فضایل که مورد اتفاق علمای اهل سنت است، در ادامه این نوشتار بیان می‌شود:

القاب

او به لقب‌های طاهر، فاضل، صابر و صادق ملقب بود که «صادق»، مشهورترین لقب اوست. ۱۵ علت شهرت او به عنوان صادق نیز صداقت گفتار وی می‌باشد.^{۱۶} «صادق» لقب یافت چون هرگز سخن دروغی از او شنیده نشد.^{۱۷}

امام صادق علیه السلام از همراهی با ابومسلم، ابوسلمه و قیام آنها همواره احتراز می‌نمود و دیگر علویان را نیز از همکاری با آنان باز می‌داشت. در همین راستا، وقتی پیک ابوسلمه بعد از شنیدن پاسخ منفی امام صادق علیه السلام و عدم همکاری او با ابوسلمه، به حضور «عبدالله محض» رفت و او بی‌تاب پیوستن به ابوسلمه گشت، امام صادق علیه السلام او را سرزنش و ملامت نمود و فرمود: «ای ابامحمد! کی مردم خراسان، شیعه تو بوده‌اند؟ آیا تو ابومسلم را به خراسان فرستادی؟ آیا تو او را به پوشیدن لباس سیاه امر نمودی؟... آیا هیچ یک از آنها را می‌شناسی؟»^{۱۸}

امام صادق علیه السلام با قیام «محمد نفس زکیه» نیز مخالف بود و آشکارا او و خاندانش را از این کار برحذر و نهی می‌کرد. زمانی که حمزه بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام خواست با نفس زکیه قیام کند، امام صادق علیه السلام او را نیز منع نمود. و وقتی دید در تصمیم خویش قاطع است و منصرف نمی‌شود، چنین پیشگویی کرد: به خدا قسم او کشته می‌شود.^{۱۹} وقتی از امام صادق علیه السلام درباره نفس زکیه پرسیدند، فرمود: فتنه برانگیخته می‌شود و او در آن فتنه، کشته خواهد شد. برادرش ابراهیم نیز به قتل می‌رسد.^{۲۰}

امام صادق علیه السلام با وجود اینکه از قیام مسلحانه پرهیز می‌نمود و به هیچ یک از قیام‌ها نیبوست،

عبادت

او از عباد اتباع التابعین بود^{۱۸} و آثار عبادت، خضوع، خشوع و عزلت در او دیده می‌شد.^{۱۹} مالک بن انس می‌گوید: هرگاه او را می‌دیدم یا در حال نماز بود، یا روزه‌دار بود و یا در تهجد شبانه به سر می‌برد. هیچ‌گاه ندیدم بدون وضو و طهارت، حدیثی نقل کند.^{۲۰}

بزرگداشت حدیث رسول الله ﷺ؛

امام صادق علیه السلام هیچ‌گاه بدون وضو و طهارت، حدیث نقل نمی‌کرد.^{۲۱} مالک بن انس می‌گوید: جعفر بن محمد صادق علیه السلام بسیار شوخ و خندان بود و پیوسته تبسم می‌نمود؛ اما هنگامی که سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان می‌آمد، از شدت خوف و هیبت پیامبر صلی الله علیه و آله و جلالی که برای آن حضرت قائل بود، رنگ صورتش زرد می‌شد. هیچ‌گاه ندیدمش که بدون وضو، حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند؛ زیرا برای تعظیم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وضو می‌گرفت.^{۲۲}

جود و بخشش

امام صادق علیه السلام بسیار جواد و بخشنده بود؛ به گونه‌ای که آنقدر بذل و بخشش می‌کرد و اطعام می‌نمود که برای خانواده‌اش چیزی باقی نمی‌ماند.^{۲۳}

لباس

سفیان ثوری می‌گوید: روزی به دیدار امام صادق علیه السلام رفتم. لباسی از خز بر تن داشت؛ لذا با

شگفتی به او نگریستم. فرمود: چرا این چنین با تعجب می‌نگری؟ گفتم: یابن رسول الله! این لباس، لباس تو و پدرانست. فرمود: ای ثوری! آن زمان، زمان فقر و نداری مردم بود و آنان به اندازه توانشان می‌پوشیدند. اکنون نعمت به سوی مردم روی آورده است. سپس امام صادق علیه السلام جبّه رویین خود را کنار زد و جبّه زیرین آن را که از جنس پشم سفید بود و زیر لباس هایش پوشیده بود، نشان داد و فرمود: این لباس ما برای خداست و آن لباس برای شما؛ بنابراین، آنچه برای خداست را مخفی می‌کنیم و آنچه برای شماست را آشکار می‌نماییم.^{۲۴}

مروارید سخن

علمای اهل سنت احادیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که به برخی از آنها تبرک می‌جوییم.

خوی دنیا

«خدای متعال به دنیا وحی کرد: هر که مرا خدمت می‌کند، خدمت کن و هر که تو را خدمت می‌کند، او را به رنج و زحمت بیفکن».^{۲۵}

توشه

«هیچ توشه‌ای برتر از تقوا نیست؛ هیچ چیزی زیاتر از سکوت نیست؛ هیچ دشمنی زیان‌بارتر از جهل نیست و هیچ دردی بدتر از دروغ نیست».^{۲۶}

خصوصیت در دین

«از خصوصیت و دشمنی در امر دین بپرهیزید؛ زیرا قلب را به خود مشغول می‌کند و نفاق به بار می‌آورد».^{۲۷}

حکمت حرمت ربا

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چرا خداوند ربا را حرام نمود؟ فرمود: «برای اینکه مردم از معروف دست نکشند».^{۲۸}

انجام معروف

«معروف کاملاً ادا نمی‌شود مگر به سه چیز: به تعجیل در انجام آن، کوچک شمردن آن و پنهان نگه داشتن آن».^{۲۹}

ارزش و لغزش فقیه

«فقه‌ها، امانت داران پیامبران‌اند؛ پس هرگاه فقها را دیدید که به سلاطین روی آورده‌اند، متهمشان کنید».^{۳۰}

پندهای ماندگار

سفیان ثوری می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا پندی بده که از شما به یادگار داشته باشم شاید خداوند به توسط آن، نفعی به من ببخشد. فرمود: ای سفیان! کسی که بسیار دروغ می‌گوید، هیچ بهره‌ای از جوانمردی ندارد؛ حسود هیچ آسودگی ندارد؛ بداخلاق هیچ شرافتی ندارد و بخیل هیچ آسایشی ندارد. گفتم: بیشتر بگو. فرمود: ای سفیان! از محرمات الهی بپرهیز تا خدا را ملاقات کنی؛

به آنچه خدا قسمت کرده است، راضی باش تا غنی شوی؛ همسایه خوبی برای همسایه ات باش تا مسلمان باشی؛ با فاجر همنشین نباش، زیرا فجورش را به تو می‌آموزد؛ در کارهایت با کسانی مشورت کن که خداوند متعال را دوست دارند.

گفتم: باز هم بگو. فرمود: ای سفیان! هرکس عزت را بدون اتکای به قوم و عشیره خود و بخشش را بدون اتکای به سلطان می‌خواهد، باید از سایه معصیت به عزت طاعت نقل مکان کند.

گفتم: بیشتر بگو. فرمود: ای سفیان! هرکس همنشین رفیق ناباب شود، در امان نمی‌ماند و هرکس به مراکز ناسالم وارد شود، متهم می‌شود و هرکس که مالک زبان خویش نباشد، پشیمان می‌گردد.^{۳۱}

وصیت پدران

برخی از یاران امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که آن حضرت در آخرین روزهای عمر خویش به فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام فرمود:

پسرم! وصیتم را بپذیر و گفته‌هایم را به یاد بسپار که اگر آنها را به خاطر بسپاری، با خوشبختی زندگی می‌کنی و با نام نیک از دنیا می‌روی.

ای پسرم! هرکس به آنچه که قسمت اوست، راضی باشد، غنی خواهد شد. هرکس که چشمش به آنچه در دست دیگران است باشد،

۷. مروج الذهب، مسعودی، تحقیق: اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ج ۳، ص ۲۵۴، ج ۲، ۱۴۰۹ ق. همان. ۸.
۹. تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۳۱.
۱۰. الکامل، ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۵۳.
۱۱. الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۱۲۶.
۱۲. طبقات الحنفية، ج ۱، ص ۴۸۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۸۸-۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۸.
۱۳. التحفة اللطيفة، ج ۱، ص ۲۴۲.
۱۴. وفيات الأعيان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۳۲۷، ش ۱۳۱.
۱۵. النجوم الزاهرة، جمال الدين ابى المحاسن، ج ۲، ص ۸.
۱۶. الأنساب، سمعانی، ج ۸، ص ۲۵۰، ش ۲۴۳۳؛ وفيات الأعيان، ج ۱، ص ۳۲۷، ش ۱۳۱.
۱۷. الأعلام؛ ج ۲، ص ۱۲۶.
۱۸. مشاهير علماء الأمصار، ج ۱، ص ۱۲۷.
۱۹. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲.
۲۰. التحفة اللطيفة، ج ۱، ص ۲۴۲.
۲۱. همان.
۲۲. سبل الهدی، صالحی شامی، تحقیق: عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۱۱، ص ۴۴۰ و ۴۴۱، ج ۱، ۱۴۱۴ ق.
۲۳. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴.
۲۴. همان، ص ۱۹۳.
۲۵. همان، ص ۱۹۴.
۲۶. همان، ص ۱۹۵.
۲۷. همان، ص ۱۹۸؛ التحفة اللطيفة، ج ۱، ص ۲۴۲.
۲۸. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴.
۲۹. همان، ص ۱۹۸.
۳۰. همان، ص ۱۹۴؛ التحفة اللطيفة، ج ۱، ص ۲۴۲.
۳۱. الأنساب، ج ۸، ص ۲۵۱.
۳۲. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۵.

فقیر خواهد شد. هر که به قسمتی که خداوند نصیبش کرده، راضی نباشد، خداوند را در قضا و قدر الهی متهم کرده است. هرکس لغزش‌های خویش را کوچک شمارد، لغزش‌های دیگران را بزرگ خواهد شمرد و هرکس لغزش‌های دیگران را کوچک شمارد، لغزش‌های خود را بزرگ خواهد شمرد.

ای پسر! هرکس پرده از اسرار دیگران بردارد، پرده از اسرار خودش برداشته خواهد شد. هرکس شمشیر ستم به دست گیرد، به همان کشته خواهد شد. هرکس برای برادر دینی خویش چاهی حفر کند، خود در آن چاه سقوط خواهد کرد. هرکس با نادانان همنشین شود، خود را خوار کرده و هرکس با عالمان همنشین شود، وقار و متانت می یابد. هرکس به مواضع ناسالم و آلوده پای گذارد، متهم می‌شود. فرزندم! حق را بیان کن، چه به سودت باشد و چه به زیانت.^{۳۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۳، ص ۱۹۶ و ۱۹۷، ج ۴، ۱۴۰۵ ق.
۲. طبقات الحنفية، عبدالقادر بن ابی الوفاء، ج ۱، ص ۴۸۶؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۹، ص ۸۸-۹۰؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۶، ص ۲۵۸.
۳. سیر اعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۵.
۴. مشاهير علماء الأمصار، ابن حبان، ج ۱، ص ۱۲۷.
۵. سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۱۲۰؛ التحفة اللطيفة، سخاوی، ج ۱، ص ۲۴۲.
۶. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۵۳.